

نقش ابونصر فارابی، اولین فیلسوف سیاسی،

در استحکام و شکوفایی تمدن اسلامی

دکتر حسن اکبری بیرق

مقدمه

تمدن اسلامی با تولد اولین حکومت اسلامی در مدینه شکل گرفت و با نهضتی علمی و بی‌مانند، با محوریت قرآن و سیره پیامبر (ص) به اوج شکوفایی رسید. در واقع، دین اسلام، خالق تمدنی عظیم و همه‌جانبه شد و ملت‌های گوناگون را به یکدیگر پیوند داد. مسلمانان با تکیه بر معارف دین، دوران اعجاب‌آوری از اعتلا و شکوفایی را پشت سر گذاشتند و تمدنی بنا کردند که چندین قرن، مشعل‌دار تمدن بشری بود؛ اما دوری از روح و حقیقت اسلام، تمدن اسلام را در سراسی سقوت افکند و به انحطاط کشانید.

مسأله قدرت سیاسی و حکومت و اصول و مبانی آن جزو مسائلی است که از دیرباز ذهن بشر را مشغول کرده، در زمره قدیمی‌ترین دغدغه‌های انسان اندیشه‌ور به شمار می‌آید. هیچکدام از مکاتب بشری و ادیان الهی نسبت به این موضوع بی‌تفاوت نبوده‌اند. در دوره جدید تمدن بشری نیز تأمل فلسفی در این باب با افلاطون و کتاب «جمهور» او آغاز می‌شود. به تبع او در دنیای غرب متفکران بزرگی همچون مونتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵م)، مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳م)، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴م) و دیگران نظریه‌های متفاوتی در باب ماهیت قدرت و حکومت و حاکم و نحوه اعمال قدرت سیاسی و حقوق شهروندی و... ساخته و پرداخته کرده‌اند (پوپر، ۱۳۶۹، ص ۱۲).

در حوزه تمدنی ایران و اسلام نیز تأملات در فلسفه سیاسی به طور جدی با ابونصر فارابی (۲۸۵-۳۳۹

ه.ق) و کتاب «آراء اهل المدینه الفاضله» او آغاز می‌شود و سپس کسانی چون ابوالحسن عامری (۳۰۰-۳۸۱

ه.ق)، ابن مسکویه رازی (ف. ۴۲۱ ه.ق) و خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ه.ق) چراغ اندیشه سیاسی در تمدن اسلامی - ایرانی را روشن نگاه داشتند؛ اما بعدها به دلایلی که مجال ذکر آن در این مقام نیست، فلسفه سیاسی در میان اندیشمندان مسلمان مغفول عنه واقع شد (رک: طباطبایی، ۱۳۷۲).

ابونصر فارابی، مهمترین فیلسوف سیاسی ایران (طباطبایی، ۱۳۷۲، ص ۶)، دواعی و انگیزه‌های خاصی از تمحّض در مبحث سیاست داشته است؛ اما این نکته نیز نباید فراموش شود که عدم اعتنای فیلسوفان متأخر به فارابی، به فلسفه سیاسی نیز، شاید مباحث سیاسی وی را برجسته‌تر می‌نماید. آنچه مسلم است این که فارابی، در تاریخ فرهنگ اسلامی، بیش از دیگران به این موضوع پرداخته و در آن غوررسی کرده است و همین امر کافی است که توجه هر جستجوگری را به خود جلب کند؛ گرچه اندیشه‌وران پس از او، عنایتی در خور به آراء سیاسی وی نداشته‌اند.

بسیاری از فارابی‌شناسان معتقدند که فلسفه سیاسی فارابی، اندیشه‌ای است کاملاً انتزاعی، ذهنی و غیر اجرایی؛ مدینه فاضله‌ای که در عالم معقول و مجرد است و در تاریخ تمدن اسلامی، اثری جدی نداشته است. اما ابونصر فارابی به تاسی از افلاطون و ارسطو پایه‌های نظری فلسفه سیاسی خویش را تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی زمان و مکان زندگی خویش بنا نهاد و در پاسخ به نیاز زمان و متأثر از بحران حکومت و خلافت در عالم اسلامی به دنبال طراحی نظامی سیاسی بود.

در مقاله حاضر پس از تعریف و تشریحی از تمدن اسلامی با بررسی فلسفه سیاسی فارابی و آرای او درباره اهل مدینه فاضله نشان خواهیم داد که با توجه به اوضاع و احوال زمانه حیات فارابی و همچنین تمایلات شیعی وی و چالش‌هایی که جامعه نوپای اسلامی را در آن دوره درگیر کرده بود، فارابی نظریه خود را برای اصلاح جامعه‌ای اسلامی تدوین کرد و برای این منظور با ترکیب منابع اصیل اسلامی و نصوص دینی با

نظریه‌پردازی‌های سیاسی یونانی و اسکندرانی به جمع عقل و دین پرداخت و از این طریق، برخلاف افلاطون، سامانه‌ای سیاسی ارائه کرد که تنها در محدوده کتاب و دفتر و نظریه‌پردازی و ایده‌آل‌های ناکجاآبادی باقی نماند بلکه شکلی کاملاً اجرایی و قابل تحقق و عملی داشت؛ به گونه‌ای که پایه‌های تمدن اسلامی را استحکام بخشید.

تعریف تمدن

تمدن در زبان انگلیسی civilization و در عربی «حصاره» خوانده می‌شود و در لغت به معنای «شهرنشینی» و از ریشه «مدینه» و «مدنیت» گرفته شده است و به معنی دیگر «متخلق شدن به شهرنشینی» یا «خوی و خصلت شهرنشینی به خود گرفتن» می‌دهد. (محمدی، ۱۳۷۳، ص ۴۵؛ نیز ر. ک: شریعتی، ج ۱، ۱۳۷۵، ص ۴-۵) و بدان معناست که بشر در سایه آن به تشکیل جوامعی پرداخته و شهرنشین شده است. «در زبان‌های بیگانه نیز کلمه تمدن civilization از کلمه civita که در مقابل وحشیگری قرار گرفته و از کلمه civilis که معنی شهرنشینی دارد گرفته شده است.» (حجازی، بی‌تا، صص ۲۰-۱۹)

برای واژه تمدن، معانی و تعاریف گوناگونی وجود دارد؛ برای مثال باستان‌شناسان، تمدن را به وجود آثار هنری و باستانی گفته‌اند؛ مورخین میراث گذشته یک جامعه را که به نسل آینده منتقل می‌شود تمدن به حساب آورده‌اند؛ سیاسیون آن را به برقراری روابط خارجی و حسن جریان امور داخلی کشور تعبیر نموده‌اند. (محمدی، ۱۳۷۳، ص ۴۷) و هر یک از دریچه و روزه‌ای خاص بدان پرداخته‌اند که هیچ یک مفهوم کاملی ارائه نمی‌کند.

ویل دورانت در تعریف تمدن می‌نویسد: «تمدن را می‌توان به شکل کلی آن، عبارت از نظم اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند.» (دورانت، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵)

در تعریفی دیگر می‌توان تمدن را «مجموعه دستاوردهای مادی و معنوی بشر در یک منطقه، کشور یا عصر معین، یا حالات پیشرفته و سازمان‌یافته فکری و فرهنگی هر جامعه که نشان آن، پیشرفت در علم و هنر و ظهور نهادهای اجتماعی و سیاسی است» (انوری، ۱۳۸۳، ص ۳۳۷) دانست.

از نظر ساموئل هانتینگتون، تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگ و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی به شمار می‌آید. (هانتینگتون، ۱۳۷۴، ص ۴۷)

ابن خلدون نیز معتقد است که اجتماع انسانی مفهومی است که از آن باید به مدنیت یاد کرد. پس تمدن به حالت اجتماعی انسانی اطلاق می‌گردد. (ابن خلدون؛ ج ۱، ۱۳۶۶، ص ۵۷)

اندیشمند دیگری تمدن را مجموعه‌ای از عوامل اخلاقی و مادی می‌داند که به جامعه فرصت می‌دهد، برای هر فردی از افراد خود، در هر مرحله‌ای از مراحل زندگی، از کودکی تا پیری، همکاری لازم را برای رشد به عمل آورد. (دورانت، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵)

تمدن اسلامی، شکل‌گیری و شکوفایی

ویل دورانت در تاریخ تمدن خود می‌نویسد:

«تمدنی شگفت‌انگیزتر از تمدن اسلامی وجود ندارد. اگر اسلام طرفدار ثبات، جمود و یکنواختی می‌بود، باید جامعه را در همان حد اول جامعه عرب نگه بدارد؛ در حالی که [در طی کمتر از یک قرن] تمدن‌های وسیع

مجاور را در خودش جمع کرد و از مجموع آنها، تمدن عظیم‌تری را به وجود آورد.» (دورانت، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵)

پیامبر اسلام (ص)، پیروانش را به علم و سواد تشویق می‌کرد و حتی به برخی از یارانش فرمان داد که زبان سریانی بیاموزند. احادیثی از پیامبر (ص) نقل است که از این مسأله حکایت می‌کند؛ همچون:

«اطلبوا العلم فریضه علی کل مسلم؛ جست‌وجو و طلب علم، بر هر مسلمان واجب است.» (مجلسی، ج ۷۱، بی‌تا، ص ۲۷۷)

«اطلبوا العلم من المهد الی اللحد؛ از گهواره تا گور، در جست‌وجو و طلب علم باشید. (نهج‌الفصاحه، ج ۲، ۱۳۸۵، ص ۶۶۵)

«اطلبوا العلم ولو بالصین؛ علم را جست‌وجو و تحصیل کنید و به دست آوردید ولو در چین.» (مجلسی، ج ۱، ص ۱۸۰)

این تأکیدها و تشویق‌ها، سبب شد تا مسلمانان با همت و سرعتی بی‌نظیر، به جست‌وجوی علم در همه جهان بپردازند و آثار علمی را هر کجا یافتند، ترجمه کنند و خود به تحقیق پرداخته از این راه، علاوه بر این که حلقه ارتباطی میان تمدن‌های قدیم و تمدن جدید اروپایی شدند، خود یکی از شکوهمندترین تمدن‌ها و فرهنگ‌های تاریخ بشریت را آفریدند.

تمدن اسلامی دوران‌های متفاوتی را پشت سر نهاده است. مسلم است که در تقسیم‌بندی این ادوار، نباید آن را با ادوار تمدن غربی مقایسه کرد و زمان‌بندی موجود در مراحل مختلف تمدن غربی، از دوران روم تا قرون میانه و عصر جدید را بر ادوار تمدن اسلامی تحمیل نمود. این تقسیم‌بندی باید با شرایط تاریخی موجود در جهان اسلام طی چهارده قرن، هماهنگ باشد.

تمدن اسلامی را می‌توان به دوره‌های زیر تقسیم کرد:

الف: دوران شکل‌گیری و نضج تمدن اسلامی (قرن اول و دوم هجری / هفتم و هشتم میلادی)

ب: دوران حرکت و پیشرفت (قرن سوم هجری / نهم میلادی)

ج: دوران اوج تمدن اسلامی (قرن چهارم تا اوائل هفتم هجری / دهم - سیزدهم میلادی)

د: دوران توقف و رکود (قرن هفتم - دهم هجری / سیزدهم - شانزدهم میلادی)

ه: دوران تجدید (قرن دهم تا دوازدهم هجری / شانزدهم - هیجدهم میلادی)

و: دوران انحطاط (قرن سیزدهم و چهاردهم هجری / نوزدهم تا بیستم میلادی)

ز: انقلاب اسلامی ایران، عصر بازگشت (جعفریان، ۱۳۸۳، ص ۲۱).

مطالعه در چگونگی انتشار اسلام در جهان نشان می‌دهد که اسلام در طول چند قرن بر بیشتر سرزمین‌های آباد آن روز جهان مسلط شد و قسمت اعظم آسیا، آفریقا و قسمتی از اروپا را تحت سلطه و اقتدار خود درآورد. (قربانی، ۱۳۷۴، ص ۱۸)

آندره میکل در مورد محدوده جغرافیایی تمدن اسلامی می‌نویسد:

«یک جغرافیدان عرب در قرون وسطی، روزی تصمیم می‌گیرد که تعریف مناسبی از سرزمین‌های اسلامی در اطراف دو بیابان ارائه دهد. از این رو سرزمین‌ها را به دو منطقه ایالات عربی شامل عربستان و سوریه و ایالات غیرعربی شامل ایران آن روز تقسیم می‌کند. این تعریف، علی‌رغم نارسایی‌های آن یکی از تقسیم‌بندی‌های اساسی سرزمین‌های اسلامی است.» (میکل، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۲۱-۲۰)

گستره حکومت اسلامی در مرکز از عراق، ایران، افغانستان و در شرق تا چین و هند امتداد داشت و از جانب شمال شرقی تا سمرقند و بخارا و خوارزم تا کوه‌های یکی از فرغانه را شامل می‌شد. (قربانی، ۱۳۷۴، ص ۱۷) این مناطق با فرهنگ و دین مشترکی به هم وصل شده بودند و ساکنان آن، خود را عضو تمدن واحد و وسیعی می‌دانستند که مرکز روحانی و مذهبی آن مکه و مرکز فرهنگی و سیاسی‌اش بغداد بود. (همان منبع، ص ۱۶) این تمدن بیش از همه تمدن‌ها به علم و دانش اهمیت داد و کهن‌ترین دانشگاه‌های جهان را پدید آورد و با تلفیق علوم گوناگون و افزودن بر آنها میراث عظیم و تکامل یافته‌ای را تحویل بشریت داد. با این اوصاف می‌توان گفت منظور از تمدن اسلامی مجموعه افکار، عقاید، علوم، هنرها و صنایع است که با الهام از آموزه‌های دینی توسط مسلمانان پدید آمده است.

تأثیر علم و حکمت یونانی بر تمدن اسلامی

تأثیر علم و حکمت یونانی بر همه تمدن‌های بشر غیرقابل انکار است؛ اسلام و اندیشمندان مسلمان نیز از این تأثیر به دور نبوده‌اند و با پیدایش نهضت ترجمه در عصر شکوفایی تمدن اسلامی، موجب شد فلاسفه و دانشمندان مسلمان میان علوم اسلامی و علوم عقلی یونانی پیوندی ناگسستنی ایجاد کنند. از این میان ابونصر فارابی بعد از الکندی اولین فیلسوف مسلمانی است که علوم را بر پایه تقسیم‌بندی ارسطو طبقه‌بندی کرد و حدود و ثغور آن را مشخص نمود. پس از او در قرن چهارم، ابوعلی سینا، از بزرگترین فلاسفه‌ای است که با کتاب جامع خود «الشفاء»، توانست دایره‌المعارف اسلامی زمان خویش را تدوین کند و همه علوم عقلی را یکجا به شکل مدونی درآورد.

با ظهور اسلام در آغاز قرن هفتم میلادی و گسترش آن در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا - از ماوراءالنهر تا اندلس - مسلمانان وارد زادگاه چندین تمدن کهن شدند. روح وحدت‌طلب مسلمانان به دنبال

معارف بشری بودند؛ معارفی که از وحدت الهی نشأت بگیرد؛ بنابراین علوم جهانشناسی کهن یونانی، کلدانی، هندی، مصری و چینی از آنجا که درصدد تبیین وحدت طبیعت بودند با روح اسلام سازگاری بیشتری داشت.

اساسی‌ترین اصل در شکوفایی تمدن اسلام در حوزه علم و حکمت، آشنایی و جذب میراث تمدن یونانی بود که مهمترین راه این ارتباط فرهنگی، تماس مسلمانان با سه مرکز مهم علم و فلسفه، یعنی اسکندریه (۱)، جندی‌شاپور (۲) و اجتماع دینی صائبان حرّان (۳) بود.

بجز مراکز علمی، عامل دیگر در آشنایی مسلمانان با دیگر تمدن‌ها، ظهور نهضت ترجمه بود. نفوذ اقتصادی و سیاسی خاندان‌های ایرانی - همچون برامکه و سهل - در دستگاه حکومتی عباسیان موجب ترجمه و نشر بسیاری از آثار علمی و ادبی در سراسر ممالک اسلامی شد. آشنایی مسلمانان با تعالیم یونانی منجر به ایجاد دو مکتب مجزا در میان آنها شد که تا قرن‌های متمادی شکل‌دهنده عقاید و نحله‌های گوناگون فکری گردید. یکی مکتب هرمتی - فیثاغورسی که جنبه مابعدالطبیعه داشت و بر پایه علم فیزیک و تفسیر رمزی از ریاضیات بود و دیگری مکتب قیاسی - استدلالی که از پیروان ارسطو تشکیل می‌شد و در آن فلسفه و علوم عقلی بر مابعدالطبیعه برتری داشت. براین مبنا، علم در گروه اول بر پایه معرفت الهی بود و در گروه دوم بر پایه معرفت بشری. (نصر، ۱۳۸۶، ص ۱۴)

فارابی: زندگی، آثار و فلسفه سیاسی او

ابونصر محمد بن محمد الفارابی در سال ۲۸۵ هجری در شهر فاراب ماوراءالنهر دیده به جهان گشود. بنا به قولی پدرش از سرداران سامانی بوده است. بر طبق شواهد و گزارش‌های مترجمان، فارابی دوران طفولیت را در موطن خویش گذرانده و پیش از ورود به مباحث فلسفی، در فاراب منصب قضاوت داشته و برخی دیگر گفته‌اند که وی در سن بلوغ به همراه پدرش که سردار سپاه بود، به بغداد رفته است.

آنچه مسلم است فارابی برای ادامه تحصیلات، راهی مراکز علمی و فرهنگی آن روز شده است. در آن زمان دو مرکز علمی شهرت داشت: یکی حران در جنوب شرقی ترکیه فعلی که این مرکز، وارث مکتب اسکندریه بود و در عصر متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ ه. ق) از انطاکیه بدانجا منتقل شد و دیگری، بغداد مرکز دارالخلافه که در واقع، ادامه مکتب حران بود؛ زیرا در همین دوران استادان و مترجمان بزرگ حرانی به بغداد مهاجرت کرده‌اند. در اغلب تواریخ تصریح شده که فارابی در هر دو مرکز علمی بوده است.

فارابی با توجه به آشنایی کامل نسبت به مکتب کلاسیک یونان برخلاف حکمای مسیحی و آشنایان با فلسفه ارسطو و افلاطون در عصر وی، بین دو فلسفه به ظاهر متضاد، بخوبی جمع کرد و کتاب «الجمع بین رأی الحکیمین» را در این باره تألیف کرد.

اما در باب «آراء اهل المدینه الفاضله» فارابی باید ذکر کرد که اگر چه وی در مباحث علم مدنی خویش از فلسفه کلاسیک بهره گرفته است اما تردیدی نیست که معماری او آنچنان از معارف قرآنی بهره گرفته است که با مصالح و مواد اولیه خود، تفاوت ماهوی دارد. او سه نوع مدینه ضد فاضله بیان کرده که هر کدام به شش نوع مدینه تقسیم می‌شوند. بنابراین، هجده نوع مدینه وجود دارد و هر کدام یا در نظام سیاسی معموره ارض که در مجموع ۵۴ نوع نظام سیاسی به وجود می‌آید. این تقسیم از ابتکارات فارابی است.

تبیین جایگاه روش منطقی به عنوان اساسی‌ترین گام برای رسیدن به سعادت اخروی، در رأس هرم منظومه فکری فارابی قرار دارد، لذا تصریح او درباره اهمیت منطق، در «احصاء العلوم» «تحصیل السعاده» و «التنبیه علی سبیل السعاده» متجلی است.

فارابی در منظومه فکری خویش، اهتمام بسیاری به «روش» دارد و در هر بحث علمی، فلسفی و سیاسی، به آن توجه دارد. مباحث او در طبیعات و مابعدالطبیعه، در انسان‌شناسی و دولت‌شناسی بر اساس قواعد روشی

است نه بر مبنای فرضیات و احتمالات و اوهام فیلسوفانه. به طور کلی در منظومه فکری معلم ثانی که مجموعه‌ای از علوم عقلی، سیاسی و اخلاقی است، روش‌های متنوعی به کار رفته است.

فارابی در زمینه مخالفت با عقاید خرافی مردم در ارتباط سرنوشت انسان با احکام نجوم کتاب «مایصَح و مَلا یصح من احکام النجوم» را تألیف کرد. همچنین وی اولین و بزرگترین دایره‌المعارف علمی را گرد آورده است که با نام «احصاءالعلوم» شناخته شده است که در آن بیش از بیست علم مشهور در زمان خویش را جمع‌آوری و در موضوعات و اغراض آنها بحث کرده است.

آنچه مشهور است، فارابی در اواخر عمر خویش، در دوران مستکفی بالله (۳۲۹-۳۳۳) بغداد را به مقصد دمشق، که در آنجا سیف‌الدوله حمدانی، حاکم شیعی مذهب بود، ترک کرد. مجموعه گزارش‌های تاریخی، در کنار تفکر و اندیشه فارابی، مؤید آن است که وی از جدال‌های بی‌حاصل بغداد به تعب آمده بود و با وجود جنگ خونین داخلی، زمینه‌ای برای فعالیت‌های علمی و سیاسی در بغداد نمی‌دید و همین امر سبب ترک مرکز علمی آن دوران توسط فارابی می‌شود و سرانجام پس از روزگاری تلاش و تکاپوی شدید علمی و عقلی در سال ۳۳۹ هجری چشم از جهان فرو می‌بندد.

دوران زندگی فارابی مصادف است با تحول و دگرگونی‌های اساسی مذهبی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی؛ چرا که جنبش‌های شیعی از هر سو نظام یافته‌تر می‌شد و حکومت مرکزی بغداد را بیش از پیش تهدید می‌کرد. پس از کشمکش‌های بسیار، شیعیان موفق شدند تا فضای باز سیاسی ایجاد نمایند و عرصه را برای چالش فکری اندیشمندان بسط دهند.

از طرفی این تحولات در قرن دوم هجری باعث نفوذ علوم ملل دیگری همچون یونانیان، رومیان، اسکندریان، ایرانیان، سریانیان، هندوان و غیره گردید که در نهایت - چنانکه گفته شد- موجب تأسیس نهضتی

به نام «نهضت ترجمه» شد و همه آثار علمی و فلسفی به زبان عربی برگردانده شد. این تبادل علوم بین ملل مختلف سبب بسط و گسترش علوم جدید در میان مسلمانان و رشد مباحث عقلی گشت.

شخصیت علمی فارابی در بغداد شکل گرفت و تکامل یافت. او در آنجا وارث زحمات نهضت ترجمه و بزرگ‌ترین شارحان و فیلسوفان یونان، بویژه افلاطون و ارسطو است. بغداد نه تنها یک حوزه علمی بود، بلکه بزرگترین کتابخانه دنیا و آثار مختلف یونانی، عربی، سریانی، رومی، ایرانی و هندی در آنجا جمع شده بود. اگر چه برخی، فارابی را مؤسس اول فلسفه، به معنای حقیقی دانسته‌اند، اما تردیدی نیست که وی پایه‌گذار فلسفه اسلامی است و شاید لقب معلم ثانی، بعد از ارسطو، در قرن پنجم هجری یعنی یک قرن بعد از فارابی، به این دلیل به او داده شده است.

تنوع آثار فارابی در علوم و صناعات مختلف، نظیر فلسفه، منطق، نجوم، طبیعیات و الهیات، موسیقی، ادبیات و سیاست، از ویژگی‌های شخصیت اوست و در همه علوم از خود آثاری را به جای گذاشته است. توجه جدی فارابی به نظریه سیاسی و تدقیق و تعمق او درین باب در بادی امر این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که گویا تمامی فلسفه‌پردازی‌های او به گونه‌ای سامان یافته است که در نهایت منجر به تئوری سیاسی خاصی گردد و به یک معنا وی اولاً و بالذات اندیشه‌وری در حوزه سیاست است نه فیلسوفی محض. این نگره ناشی از آن است که برخلاف بسیاری از متفکران حوزه سیاست، بن‌مایه اندیشه‌های مدنی ابونصر نشأت گرفته از تأملات هستی‌شناختی اوست. به تعبیر دیگر نظریه سیاسی فارابی مبتنی بر جهان‌بینی فلسفی آن حکیم مسلمان می‌باشد. شاهد این مدعا آن که در اکثر قریب به اتفاق آثار فارابی، که در آن سخن از سیاست رفته است، ابتدا مباحث هستی‌شناختی و فلسفی محض مورد بررسی قرار گرفته سپس در یک فرایند منطقی و تحت یک ضابطه هندسی مبحث سیاست مدن طرح گردیده است.

یکی از آثار مهم فارابی در باب سیاست، کتاب «السیاسه المدنیه» است که در آن مدنی بالطبع بودن نوع آدمی را متذکر شده، و شکوفایی استعدادها و رفع نیازهای بشر را در گرو زندگی جمعی و تشکیل جامعه انسانی می‌داند. وی اجتماع مدینه را کاملترین و منزل و خانواده را ناقص‌ترین نوع اجتماع بشری می‌انگارد.

فارابی در بخش دیگری از این کتاب، سعادت را خیر مطلق معرفی کرده و معتقد است هر آنچه سبب نیل انسان به سعادت شود، خیر و هر آنچه مانع رسیدن او به سعادت گردد، شر است. به تعبیر دیگر ملاک و معیار خیر و شر و حسن و قبح، سعادت یا شقاوت آدمی است. از نظر وی این اسباب یا موانع رسیدن به سعادت، گاه طبیعی است و گاه ارادی و پرواضح است که خیر و شر ارادی صرفاً ناشی از انسان می‌باشد.

از نظر ابونصر رؤسا بر دو نوعند؛ رؤسای درجه اول و رؤسای درجه دوم. رئیس اول آن است که نیازمند به رئیس دیگری نیست اما رئیس دوم تحت ریاست انسانی دیگر بوده، خود نیز بر فرد یا افراد دیگر ریاست می‌کند. ویژگی رئیس اول آن است که احاطه بالفعل بر علوم و معارف و نیروی ارشاد کامل دارد و می‌تواند موقعیت و وظایف هر کس را بدرستی تشخیص داده و معین کند و هرکس را در انجام وظیفه خود راهنمایی کند. چنین شخصی به نزد قدما «پادشاه» خوانده می‌شود و در باور فارابی این همان انسانی است که باید گفت مورد وحی الهی واقع شده است چراکه فقط شخصی که به او وحی می‌شود استحقاق چنین مرتبه‌ای را دارد. حال مردمانی که تحت ریاست و فرمانروایی این رئیس و پادشاه زندگی می‌کنند «امت فاضله» بوده و اگر در مدینه واحدی گرد هم آیند، آن مدینه، «مدینه فاضله» خواهد بود.

فارابی معتقد است اگر چنین شخصی با چنان شایستگی‌هایی یافت نشود باید همان سنت‌ها و قوانین و شریعی که آن‌گونه افراد وضع کرده و مقرر داشته‌اند مورد عمل واقع شود. مراتب مردم مدینه نیز هم در ریاست

و هم در خدمت بر حسب فطرت و استعداد آنها متفاوت است: «و مراتب اهل المدینه فی الرئاسه و الخدمه تتفاضل بحسب فطر اهلها و به حسب الاداب الّتی تادبو ابها...» (فارابی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۷).

در کتاب «السیاسه‌المدنیه» شرور و خیرات به دو گروه ارادی و غیر ارادی تقسیم می‌شود و برای وصول به سعادت لازم است که همه مظاهر بدی و شر، اعم از ارادی و غیر ارادی ازاله شده و به جای آن خیرات برقرار گردد. رئیس مدینه موظف به جلب خیرات (چه ارادی و چه طبیعی) و از بین بردن شرور (چه ارادی و چه طبیعی) می‌باشد.

کتاب سیاسی مهم دیگر فارابی «آراء اهل مدینه الفاضله» است. بخش اعظم این کتاب اختصاص به مباحث هستی‌شناختی دارد. مباحث مدنی این کتاب همانند «السیاسه‌المدنیه» با تبیین ویژگی‌های اجتماعی نوع بشر آغاز می‌شود. در طرح پیشنهادی فارابی، مدینه فاضله به تن و اندام انسانی تشبیه شده است که تمامی اجزای آن در تعاون و هماهنگی با یکدیگر به دنبال تحصیل خیر و سعادت هستند و همان‌گونه که در اندام آدمی از حیث رتبه و کارکرد سلسله مراتبی وجود دارد و نوع و وظیفه هر عضوی با عضو دیگر متفاوت است، در مدینه نیز سلسله مراتبی دقیق حاکم است. هدف و غرض غایی از این تفاوت‌ها و کارکردها پیروی از رئیس اول مدینه و برآورده ساختن منویات اوست. رئیس اول در این کتاب، شخصی است دارای دوازده خصلت ذاتی. آن ویژگی‌ها عبارتند از سلامت جسمانی، خوش‌فهمی، فطانت، قوت بیان، علم دوستی، قوت حافظه، پارسایی، صداقت، کرامت، زهد، عدالت و شجاعت (رک: فارابی، ۱۳۷۳).

«فضول منتزعه» یکی دیگر از آثار سیاسی فارابی است. این کتاب در منابع مختلف با عناوین متفاوتی از جمله «فی الاجتماعات المدنیه» معرفی شده است اما در صحت انتساب مطالب آن به فارابی تردیدی نیست. این

کتاب برخلاف دیگر آثار سیاسی ابونصر با مباحث هستی‌شناختی آغاز نمی‌شود و تنها در فصول پایانی آن سخن از عقل نظری به میان می‌آید.

فارابی در «فصول متزعه» بدون مقدمه به سراغ مباحث مدنی می‌رود. در ابتدای امر کتاب خود را این چنین معرفی می‌کند که «... تشتمل علی اصول کثیره من اقاویل القدماء فیما ینبغی ان تدبر به المدن و تعمر به و تصلح به سیره اهلها و یسدوا و به نحو السعاده» (فارابی، ۱۳۸۲، ص ۵) بنابراین خواننده از همان نخستین جملات کتاب بدین موضوع توجه می‌یابد که وظیفه حکومت و حاکم، اصلاح جامعه و رساندن آن به سعادت است.

نقش ابونصر فارابی، در استحکام و شکوفایی تمدن اسلامی

سیدحسین نصر درباره ارتباط مدینه فاضله فارابی با تمدن اسلامی می‌نویسد:

«تا وقتی که مدینه فاضله او [فارابی] را به عنوان یک امر انتزاعی تلقی کنیم و درباره آن به پژوهش صرف پردازیم، اهمیت فلسفه و طرح مدینه فاضله او را درست در نمی‌یابیم. صرف مقایسه این مدینه با مدینه‌های فاضله دیگر هم به خودی خود چیزی را روشن نمی‌کند، بلکه باید بحث در ماهیت مدن فاضله در تاریخ فلسفه و شأن تاریخی هر یک از آنها در ادوار مختلف تاریخ غربی بشود و بر مبنای آن، موقع و مقام مدینه فاضله فارابی معلوم شود. در این صورت نه تنها به نسبت میان فلسفه و تمدن اسلامی آشنا می‌شویم، بلکه معنی تأسیس فلسفه اسلامی هم تا اندازه‌ای روشن می‌شود؛ چراکه آثار منطقی فارابی اساس این علم و یا پیش درآمد علوم در تمدن اسلامی است» (نصر، ۱۹۸۵، ص ۱۵).

این سخن از آنجا اهمیت دارد که نصر به این مسأله اشاره کرده که نباید مدینه فاضله فارابی را کاملاً انتزاعی در نظر گرفت. فارابی‌شناسان ناموری چون دکتر رضا داوری اردکانی و دکتر سید جواد طباطبایی هر

یک با مبنا و نظرگاهی متفاوت، بر آن هستند که فلسفه سیاسی فارابی، اندیشه‌ای است کاملاً انتزاعی، ذهنی و غیر اجرایی. طباطبایی معتقد است که «مدینه فارابی نیز مانند شهر زیبای افلاطونی که شهری در قلمرو سخن بود، به عنوان مدینه‌ای در عالم مجردات عقلی، تنها چونان افقی در برابر انسان در مدینه‌های موجود می‌توانست پدیدار شود» (طباطبایی، ۱۳۷۳، ص ۱۵۶) داوری نبز می‌گوید: «مدینه فاضله‌ای که او ترسیم می‌کند مدینه‌ای در عالم معقول و مجرد است و در تاریخ تمدن اسلامی، اثری جدی نداشته است». (داوری اردکانی، ص ۹۴)

باید گفت فارابی شبیه‌ترین فیلسوف ایرانی - اسلامی به بزرگان یونانی افلاطون و ارسطو است. با این توجیه که درست به همان‌گونه که این دو اندیشمند سترگ تحت تأثیر اوضاع و احوال سیاسی زمان و مکان زندگی خویش به نظریه‌پردازی و تأسیس فلسفه پرداخته و به همین دلیل نیز از تمامی زوایای فلسفه ایشان بوی سیاست می‌آید، فارابی نیز در پاسخ به نیاز زمان و متأثر از بحران حکومت و خلافت در عالم اسلامی به دنبال طراحی نظامی سیاسی بوده است. بنابراین، عمده همت معلم ثانی در مباحث وجودشناسی مصروف و معطوف به سیاست و فلسفه سیاسی بوده است.

اما سؤال اساسی این است که دواعی ابونصر برای پرداختن به فلسفه سیاست چه بوده؟ آیا وی تنها به تقلید از افلاطون و ارسطو وارد این حوزه شده و به شرح و ترجمه آثار ایشان پرداخته است یا انگیزه‌های معرفتی و غیر معرفتی اصیلی نیز در کار بوده است.

با توجه به احوال زمانه حیات فارابی و همچنین تمایلات شیعی وی و چالش‌هایی که جامعه نوپای اسلامی را در آن دوره درگیر کرده بود می‌توان نقطه عزیمت فارابی را در اندیشه سیاسی وی این‌گونه ترسیم کرد:

شاید مهمترین مسأله فارابی، بحران اسلامی بوده است و باتوجه به شکست‌های اقدامات قهرآلود و انقلابی مخالفان خلافت، که به چشم دیده بود و یا به گوش شنیده، در پی راه برون‌رفتی از این بحران بود؛ راهی اساسی و اصولی و دیرپا. از آنجاکه معلم ثانی نه یک انقلابی، بلکه اندیشمندی اصیل بود ارائه طریق او نیز می‌بایست متفکرانه بوده باشد. وی بر آن شد برای حل این مشکل و عبور از این مرحله صعب و دشوار در تاریخ سیاسی اسلام نظریه‌ای ساخته و پرداخته کند که معقول و قابل دفاع باشد. طبعاً این نظریه که برای اصلاح جامعه‌ای اسلامی تدوین می‌شد می‌بایست مبنی بر منابع اصیل اسلامی باشد. لیکن فارابی در نصوص دینی مواد خامی منسجم و قابل اتکاء در حوزه سیاست، برای تدوین نظریه خود نمی‌یافت و مطالعات فلسفی او نیز دنیایی از نظریه‌پردازی‌های سیاسی یونانی و اسکندرانی را پیش چشمش نهاده بود که سخت به کار او می‌آمد. در نتیجه برای این که بتواند از آن منابع غیر اسلامی در جهت طراحی فلسفه سیاسی برای جامعه اسلامی استفاده کند قدم اول را محکم برداشته و به جمع عقل و دین پرداخت.

معلم ثانی کوشش‌های فکری فراوانی برای سازگار کردن تئوریک حکمت و دیانت از خود به خرج داد و از این جهت نیز واقعاً مؤسس و بنیانگذار این نوع تلقی از رابطه فلسفه و دین است. وی در پاسخ به اشکال مقدر آنانی که امتزاج اندیشه یونانی و تفکر اسلامی را التقاطی غیر قابل توجیه می‌دانستند، به این همانی حکمت و دین پای فشرد. وی در این راه تا آنجا پیش رفت که فلسفه را نه به عنوان ابزاری برای توجیه دین بلکه به مثابه باطن دیانت معرفی نمود. این قرائت فارابی از نسبت میان فلسفه و دین نه تنها به تحکیم پایه‌های نظریه و سیاسی او انجامید بلکه راه را بر اندیشمندان بسیاری در حیطه سیاست و اخلاق، هموار کرد.

جمع هستی‌شناختی و روش‌شناسانه بین فلسفه و دین در فلسفه سیاسی فارابی تجلی مصداقی پیدا کرد. به تعبیر دیگر نتیجه آن نوع نگاه به نسبت حکمت و دیانت این تمایز شد که بین رئیس حکومتی و رئیس دینی در

نظریه سیاسی فارابی از میان رفت. وی معتقد است که تفاوتی بین نبی و فیلسوف - که در نظام سیاسی او سمت ریاست را بر عهده دارد- وجود ندارد. معلم ثانی آنگاه که از ریاست اولی در مدینه سخن می گوید چنین تصریح می کند که: «... و كان هذا الانسان هو الذي يوحى اليه فيكون الله عزوجل يوحى اليه بتوسط عقل الفعال فيكون ما يفيض من الله تبارك و تعالی الى العقل الفعال يفيضه العقل الى عقله المنفعل بتوسط العقل المستفاد ثم الى يفيض الى عقله المنفعل حكيماً و فيلسوفاً و متعقلاً بما يفيض منه الى عقله المنفعل حكيماً و فيلسوفاً و متعقلاً على التمام و بما يفيض منه الى قوته المتخيله نبياً مندرأ» (فارابی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۵) پس بنابراین فیلسوف و نبی به این اعتبار یکی هستند که هر دو از راه تلقی عقل فعال و روح القدس دین و عقل را دریافت می کنند یکی از راه افاضه به قوه ناطقه و دیگری از راه قوه متخيله. طبیعی است که در این صورت تفاوتی بین احکام عقل و شرایع وجود نخواهد داشت. سخن فیلسوف کلام نبی و سخن نبی کلام فیلسوف خواهد بود.

فارابی در کتاب مهم اما نه چندان مشهور «الملة» خود تکلیف «رئیس سنت» را در موارد مستحدثه ای که شریعت گذشته حکمی بر آن نداشته است، استنباط احکام دانسته و از همینجا نتیجه می گیرد که امام غیر مماثل یا رئیس سنت باید فقیه باشد. (رک: فارابی، ۱۹۶۷، ص ۵۰)

ابونصر در نظریه سیاسی خود پیش بینی وضعی کرده است که حتی فقیهی با شرایط مذکور که ریاست سنت را متکفل گردد یافت نشود. وی با تفاوت های اندکی در رساله های سیاسی خود که بیشتر معرفی کرده ایم نوعی ریاست جمعی را پیشنهاد می کند. بدین معنی که اگر همه صفات یا شرایط لازمه در شخص واحدی جمع نشد می توان دو یا چند نفر را که در مجموع آن شرایط را داشته باشند مأمور تدبیر امور حکومتی و دینی جامعه نمود. این گروه تمامی اختیارات ریاست اولی را داشته و ریاست ایشان را ریاست افاضل می نامند: «فتكون هذه

الجماعه باجمعها تقوم مقام الملك و يسمون الروساء الاخيار و ذوى الفضل و رئاستهم تسمى رئاسه الافاضل»
(فارابی، ۱۳۸۲، ص ۵۵)

از این رو اطلاق لقب معلم ثانی به فارابی توجیه می‌شود: «با توجه به روحیه خاص حاکم بر تمدن اسلامی که تمام شؤون آن مرتبط به اصل توحید و در جستجوی بیان و متجلی ساختن این اصل در جهات گوناگون حیات انسان است، بدیهی است که آنچه فارابی در تمدن اسلامی و ارسطو قبل از او در یونان انجام داد، آنچنان از دیدگاه اسلامی اساسی بود که ایجاب می‌کرد لقبی خاص به آنان که این مهم را انجام دادند، اعطا شود و حتی ارسطوی یونانی از نظرگاه اسلامی معلم اول خوانده شود؛ و این لقب او را حتی ورای مرزهای تمدن اسلامی همراه باشد.» (نصر، ۱۹۸۵، ص ۱۸)

باتوجه به مباحثی که گذشت می‌توان به چند نکته در نظام سیاسی پیشنهادی فارابی پی برد. اول این که معلم ثانی نه فقط به عنوان مؤسس فلسفه اسلامی، بلکه به مثابه نخستین تئوریسین مذهب تشیع باید به شمار آورد. وی با صراحت هر چه تمامتر اعلام می‌کند که «فتیین ان معنی الفیلسوف و رئیس الاول و الملك و واضع النوامیس و الامام معنی کله واحد و ای لفظه ما اخذت من هذه الالفاظ ثم اخذت ما يدل عليه». این جمله به معنی تئوریزه و فلسفی کردن امامت شیعه و اعطای مبنایی عقلی به اعتقاد بخش قابل توجهی از جماعت مسلمانان و اجتماع نوین اسلامی است. آنجا که ابونصر می‌گوید: «الملک هو ملک بالهته المکینه و بضعاته تدبیر المدن و بالقدرة علی استعمال الصناعه الکینه ای وقت صادف رئاسه علی مدنیه، سواء اشتهر بضاعته او لم یشتهربها، وجد آلات یستعملها اولم یجد، وجد قوماً یقبلون منه اولاً، اطیع او لم یطع..... کذلک الملک هو ملک بالمضه و القدره علی استعمال الصناعه، تسلط علی قوم او لم یتسلط اکرم او لم یکرم، موسراً کان او فقیراً». تیر

خلاصی است بر پیکر اندیشه سلطنت در قالب خلافت اسلامی. دریغا که چنین تفکری، حداقل تا قرن‌ها، فرصت ظهور و بروز عملی نیافت.

دوم این که فارابی با طرح نظریه سلسله مراتبی حاکمان جامعه دینی درصدد بوده است که برخلاف افلاطون، سامانه‌ای سیاسی ارائه کند که تنها در محدوده کتاب و دفتر و نظریه‌پردازی و ایده‌آل‌های ناکجاآبادی نماند و شکلی کاملاً اجرایی و قابل تحقق عملی داشته باشد. فارابی برای فرار از آرمان‌گرایی فیلسوفانه که مهمترین مانع تحقق و به فعلیت در آمدن نظریات فلسفی است، به مدینه جماعیه متمسک می‌شود.

این انعطاف در نظر درنهایت منجر به توفیق در عمل شده و قاعدتاً پاسخی است به آنان که نظریه سیاسی فارابی را اتویپایی و غیر قابل وقوع می‌دانند. طرح مدینه فاضله حداکثری با ریاست رئیس اول و مماثل نیز به این سبب می‌تواند باشد که در مراتب بعدی، رؤسای مدینه الگو و معیاری برای حکومت داشته باشند و شیوه و سنت اول در نظر بگیرند. یعنی آن حکومت آرمانی مبنا و معیاری برای دیگر مراتب ریاست فراهم می‌کند.

نتیجه

اگر تمدن را عبارت از نظامی اجتماعی بدانیم که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند و آن را مجموعه‌ای از دستاوردهای مادی و معنوی بشر در یک منطقه، کشور یا عصر معین، یا حالات پیشرفته و سازمان‌یافته فکری و فرهنگی هر جامعه بخوانیم، باید بپذیریم که ابونصر فارابی، به عنوان اولین فیلسوف سیاسی و مؤسس فلسفه اسلامی بیشترین و تأثیرگذارترین نقش را در رشد و شکوفایی تمدن اسلامی داشته است.

فارابی که مطابق تقسیم‌بندی ادوار تاریخی تمدن اسلامی در دوران حرکت و پیشرفت (قرن سوم هجری/ نهم میلادی) زیسته است بیش از هر اندیشمند دیگری در طرح و پایه‌گذاری مبانی سیاسی جامعه اسلامی تلاش کرده و با طرح‌ریزی مدینه فاضله‌ای کاملاً اجرایی و عینی، سعی در حل بحران‌های سیاسی، اجتماعی زمانه خود داشته است.

باتوجه به اوضاع و احوال زمانه حیات فارابی و همچنین تمایلات شیعی وی و چالش‌هایی که جامعه نوپای اسلامی را در آن دوره درگیر کرده بود، فارابی نظریه خود را برای اصلاح جامعه‌ای اسلامی تدوین کرد و برای این منظور با ترکیب منابع اصیل اسلامی و نصوص دینی با نظریه‌پردازی‌های سیاسی یونانی و اسکندرانی به جمع عقل و دین پرداخت و از این طریق، برخلاف افلاطون، سامانه‌ای سیاسی ارائه کرد که تنها در محدوده کتاب و دفتر و نظریه‌پردازی و ایده‌آل‌های ناکجاآبادی باقی نماند بلکه شکلی کاملاً اجرایی و قابل تحقق و عملی داشت؛ به گونه‌ای که پایه‌های تمدن اسلامی را استحکام بخشید.

یادداشت‌ها

۱- مرکز علمی اسکندریه در قرن اول پیش از میلاد نقطه تلاقی یونانی‌مآبی و تأثیرات شرقی و مصری قدیم بود و مهمترین مکتب‌های فلسفی همچون هرمسی‌گری و نوافلاطونی‌گری از آنجا برخاست. انتقال علم و فلسفه از اسکندریه به انطاکیه و پس از آن توسط مسیحیان و نسطوریان به نصیبین موجب آشنایی ایرانیان با علوم یونانی گردید. در این مورد بیشترین نقش را نسطوریان در ترجمه معارف یونانی به سریانی و انتقال آن به مسلمانان داشتند.

- ۲- در مرکز علمی جندی شاپور، پزشکی، ریاضیات و نجوم و منطبق به زبان سریانی و سانسکریت تدریس می شد. این مدرسه تا عهد عباسی دوام داشت.
- ۳- ریشه این اجتماع دینی را به ادریس پیامبر می‌رسانند. ادریس در میان مسلمانان، مؤسس علم آسمان‌ها و فلسفه نجوم و احکام و ریاضیات است. عقاید آنها ریشه در عقاید فلسفی فیثاغورسیان دارد.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه ابن خلدون*، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۶
- ۲- انوری، حسن، *فرهنگ روز سخن*، تهران، سخن، ۱۳۸۳
- ۳- پوپر، کارل ریموند، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹
- ۴- جعفریان، رسول، *ادوار تمدن اسلامی*، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۰۷ - ۱۰۸، ۱۳۸۳
- ۵- حجازی، فخرالدین، *نقش پیامبران در تمدن انسان*، ج دوم، تهران، بعثت، بی تا
- ۶- داوری اردکانی، رضا، *فارابی، فیلسوف فرهنگ*، تهران: ساقی، ۱۳۲۸
- ۷- دورانت، ویل، *تاریخ تمدن: مشرق زمین، گاهواره تمدن*، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹
- ۸- شریعتی، علی، *تاریخ تمدن*، ج ۱، تهران، قلم، ۱۳۷۵
- ۹- صالحی، هاشم، *نهج الفصاحه*، ترجمه ابراهیم احمدیان، گلستان ادب، ۱۳۸۵
- ۱۰- طباطبایی، جواد، *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، کویر، ۱۳۷۲
- ۱۱- _____، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، کویر، ۱۳۷۳
- ۱۲- فارابی، ابونصر، *السیاسه‌المدنیه*، متن عربی ترجمه حسن ملکشاهی، تهران، سروش، ۱۳۷۶

- ۱۳- _____ اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، مقدمه، ترجمه و تحشیه از سید جعفر سجادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۳
- ۱۴- _____ فصول منتزعه، ترجمه و شرح ملکشاهی، تهران، سروش، ۱۳۸۲
- ۱۵- _____ المله، تحقیق دکتر محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۶۷ م.
- ۱۶- قربانی، زین‌العابدین، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، ج پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴
- ۱۷- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۷۱، ۷۲، ۵۷، دارالکتب السلامیه، تهران، بی تا
- ۱۸- محمدی، ذکراالله، نقش فرهنگ و تمدن در بیداری غرب، دانشگاه قزوین، ۱۳۸۳
- ۱۹- میکل، آندره، اسلام و تمدن اسلامی، ج اول، ترجمه حسن فروغی، تهران، سمت، ۱۳۸۱
- ۲۰- نصر، سید حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶
- ۲۱- _____ چرا فارابی معلم ثانی نامیده می‌شود؟، مجله ادبیات و علوم انسانی، شماره ۲، سال ۲۲،

۱۹۷۵

- ۲۲- هانتینگتون، ساموئل، نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری، تهران، ۱۳۷۴